

بلاغت

نشست دو روزه

اصول و بلاغ نوآموزان

تاریخچه مکاتب اخلاقی مسلمین

نظریه های اخلاقی

مهدی علیزاده

محسن جوادی

فقه الاخلاق

امیر غنوی

محمد لکنه‌زاد

اخلاق کاربردی

زهره خرازی

سید حسن اسلامی

روش تحقیق در علم اخلاق

رضا مختاری

سید علیرضا صاکی

زبان ۹۶ اسفندماه

مکان: بلوار محمد امین، کوچه ۱۳، پلاک ۲۹ • اطلاعات بیشتر پیامک به شماره: ۰۹۳۰۱۸۱۲۱۵۰
همراه با ارائه مدرک پایان دوره *** هزینه دوره ۲۰/۰۰۰ تومان

نشست دوروزه اخلاق برای نوآموزان

نشست دوم: تاریخچه مکاتب اخلاقی مسلمین

با ارائه: حجت الاسلام و المسلمین مهدی علیزاده

۹ اسفندماه ۱۳۹۶

به قلم: علی علیزاده

معرفی استاد:

مهدی علیزاده، دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دارای دکترای اخلاق اسلامی از دانشگاه معارف اسلامی است. او منطق، فلسفه، فقه و کلام را در حوزه تدریس کرده است. او همچنین تدریس کلام جدید و فلسفه دین، نظریه‌های رشد در روان‌شناسی اخلاق، مکاتب اخلاق اسلامی و فلسفه اخلاق در دانشگاه‌های مختلف کشور را در کارنامه دارد. از جمله سوابق او می‌توان به معاونت پژوهشی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و مدیریت مرکز اخلاق و تربیت پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی اشاره کرد. کتاب منابع و متون اخلاق اسلامی (متن درسی دوره کارشناسی ارشد فلسفه اخلاق) و مشارکت در نگارش کتابشناخت اخلاق اسلامی (متن درسی دوره دکترا، رشته تخصصی اخلاق اسلامی و برگزیده کتاب سال جمهوری اسلامی ایران) و اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم (متن درسی دوره کارشناسی، مرکز تدوین متون درسی دانشگاه‌های سراسر کشور) از جمله آثار اوست.



چکیده:

نوشتار پیش‌رو، متن پیاده شده‌ی دومین جلسه از نشست دو روزه‌ی اخلاق برای نوآموزان است که به همت خانه‌ی اخلاق پژوهان جوان برگزار شده است. مهدی علیزاده در این جلسه به بررسی پیشینه مکاتب اخلاقی مسلمین، رویکردهای اخلاقی در اسلام، معرفی دوره‌های پیدایش، رونق و شکوفایی هر رویکرد، معرفی برترین آثار اخلاقی هر مکتب و ... می‌پردازد.

مقدمه:

به نظر من کسی که می‌خواهد در حوزه‌ی اخلاق پژوهی و مطالعات اخلاق اسلامی کار کند، برای اینکه مجبور نشود چرخ را دوباره اختراع کند، به شناخت پیشینه‌ی این بحث نیازمند است. در دانش پژوهی، سیری منطقی داریم که بالاترین سطح آن نوآوری و نظریه‌پردازی است. این سیر، یک چرخه‌ی سه مرحله‌ای است. مرحله‌ی اول بازشناسی یا بازخوانی است، سپس بازنگری و در نهایت بازسازی است. بازسازی همان نوآوری، ابتکار، خلاقیت و نظریه‌پردازی است. قبل از این ما باید دو گام بزرگ برداریم. اولین گام بازخوانی و بازشناسی است. به این معنا که باید به آنچه که اندیشه‌ی بشری تولید کرده است، به خوبی احاطه پیدا کرده و آن را بشناسیم. مرحله‌ی دوم مطالعات انتقادی است. به این معنا که حالا که نسبت به مطلبی به خوبی شناخت پیدا کردیم، بتوانیم آن را به چالش کشیده و آسیب‌ها و کاستی‌هایش را دریابیم و بعد تصمیم بگیریم که از آن عبور کنیم. این خیال خام پروردن است که بتوانیم قبل از این که چیزی را به دقت شناخته و آسیب‌ها، کاستی‌ها و ناراستی‌هایش را دریابیم، به دنبال یک نظریه‌ی جدید باشیم. به قول فلاسفه این کار طفره رفتن است و باید مقدماتش طی شود. گامی که در حال حاضر بر می‌داریم، گام اول است. به این معنا که هدف‌گذاری آموزشی این جلسه این است که ما بر آنچه که داریم، احاطه پیدا کنیم. در پارادایم اسلامی، بدون دانستن پیشینه‌ی کاوش‌های اسلامی نمی‌توانیم حرکت فآخری انجام بدهیم. این مقدمه‌ی اول بنده بود. مقدمه‌ی دوم این است که به طور کلی در جهان اسلام، چهار مشرب و رویکرد بزرگ اخلاقی وجود دارد:

۱. اخلاق نقلی
۲. اخلاق عقلی
۳. اخلاق شهودی-عرفانی
۴. اخلاق تلفیقی

بر اساس اینکه دانشمند، نظریه‌پرداز، مولف و صاحب اثر در هندسه‌ی ذهنی خودش، به کدام منبع معرفتی رجحان بخشیده و آن را محور قرار داده و گزاره‌های خود را بر اساس آن‌ها مدلل کرده و به قول معرفت‌شناسان «موجه» می‌کند، نحله‌ها شکل می‌گیرند. می‌توانیم از تعبیر مکاتب اخلاق اسلامی نیز استفاده کنیم اما این تعبیر، تعبیر دقیقی نیست. چون از واژه‌ی مکاتب وقتی استفاده می‌شود که اختلاف‌های بنیادین وجود داشته باشد. مادامی که تمام این متفکران، اهالی قبیله‌ی قبله هستند و به یک قبله نماز خوانده و به یک کتاب مقدس ارجاع داده و معاد و مبدا را پذیرفته و اختلاف‌های پارادایمی اساسی ندارند، بهتر است از واژه‌ی مکاتب استفاده نکنیم. در عوض، می‌توانیم بگوییم مکتب

اخلاقی مسلمین، چهار رویکرد دارد. البته این رویکردها تفاوت‌های کمی هم با هم ندارند. اگر ما جایگاه برتر را به نقل بدهیم، رویکرد نقلی را خواهیم داشت. اگر این جایگاه را به عقل بدهیم، رویکرد عقلی را خواهیم داشت. اگر این جایگاه را به شهود بدهیم، رویکرد عرفانی را خواهیم داشت و در نهایت اگر قائل به تعاضد و هم‌افزایی منابع باشیم، رویکرد تلفیقی را خواهیم داشت.

رویکرد نقلی:

بنده از اخلاق نقلی شروع می‌کنم. یکی از دوره‌های رویکرد نقلی، دوره‌ی تاسیس و پایه‌گذاری (از سده‌ی دوم تا سده‌ی چهارم) است. رویکرد نقلی تنها جایی است که من در آن شیعه و سنی را با غلظت بیشتری تفکیک کرده‌ام؛ چون در اینجا احادیث یا به مقام ولایت و معارف علوی برمی‌گردند که مدرسه‌ای شیعی است یا به قول مرحوم علامه عسکری به مدرسه‌ی اهل سنت برمی‌گردند که احادیث نبوی و آثار صحابه و تابعین از آن جمله هستند. مصنفان شیعی در این دوره اغلب از اصحاب ائمه هستند و محاسن برقی برتر از کتب دیگر است. بعد از

فتوحات مفصل مسلمین، رویکردی به نام زهدمآبی و دنیاگریزی پیدا می‌شود که واکنشی است به گشایش‌ها، ثروت‌اندوزی‌ها و قطب‌بندی شدن جامعه‌ی مسلمین. انعکاس این رویکرد در فضای علمی سبب می‌شود تا آثاری تحت عنوان «زهدیات» نوشته شوند. زهدیات واکنش

«زهدیات» واکنش جامعه‌ی فکری اسلامی به رویکرد ثروت‌اندوزانه و رفاه‌طلبانه‌ای است که فتوحات موجب آن شده بود. این تالیفات همچنین واکنش بودند به تبدیل دستگاه خلافت به دستگاه امپراطوری اموی و عباسی. دستگاه امپراطوری اموی و عباسی.

جامعه‌ی فکری اسلامی به رویکرد ثروت‌اندوزانه و رفاه‌طلبانه‌ای است که فتوحات موجب آن شده بود. این تالیفات همچنین واکنشی بودند به تبدیل دستگاه خلافت به دستگاه امپراطوری اموی و عباسی. در این دوره قشر عظیمی از اشراف شکل گرفته بودند. این اشراف، بر طبل دنیاگرایی می‌کوبیدند و این با روح تعالیم و آموزه‌های اسلامی ناسازگار بود. مصنفان سنی این دوره، جملگی از ائمه‌ی حدیث اهل سنت هستند؛ مثل امام بخاری صاحب کتاب *الادب المفرد*، امام احمد بن حنبل صاحب *رساله فی الزهد* و ... جالب است بدانید که در طول تاریخ جهان اسلام تنها یک نفر به اسم ابن ابی الدنیا به شکلی تخصصی روی احادیث اخلاقی کار کرده است. او موسوعه‌ای دارد که تمام مجلداتش روایات اخلاقی است. در بین حکما تنها کسی که این کار را کرده است، ابوعلی مسکویه رازی است که ملقب به معلم ثالث بوده و شیعه است. بنابراین از بین شیعیان تنها کسی که به شکلی تخصصی در باب حکمت

عملی کار کرده است، یک فیلسوف بوده و در باب روایات اخلاقی تنها کسی که به شکلی تخصصی به احادیث اخلاقی پرداخته، یک اهل سنت است.

سده‌های چهارم تا دهم، دوره‌ی شکوفایی و گسترش اخلاق نقلی است. در این دوره شاهد این هستیم که کتب شیعی، از حیث جامعیت، عناوین اخلاقی، اتقان محتوا و تبویب به سطح خوبی رسیده‌اند. هم‌چنین نگاه ویژه‌ی اخلاقی شکل گرفته و احادیث اخلاقی، سره و ناب شده‌اند. به این معنا که احادیث فقهی و اعتقادی با آن مخلوط نشده‌اند. حتی کوشیده شد تا کمیت احادیث مربوط به آداب نیز کاهش پیدا کند و تمام احادیث یک‌دست اخلاقی باشند. کتاب‌های این دوره فنی‌تر و پخته‌تر بوده و از دقت بیشتری برخوردارند. در کتاب کافی برای هر دسته از احادیث، عنوان عامی انتخاب شده که مانند چتری پوشش‌دهنده، این احادیث را دربر گرفته‌است. عناوین انتخابی این دوره نیز، فنی‌تر و دقیق‌تر بوده و از پختگی بیشتری برخوردارند. دقیق‌ترین عنوان‌گذاری‌ها را در کتاب کافی و بعدها الوافی ملا محسن فیض کاشانی شاهد هستیم. از سوی دیگر در این دوره، در چینش و ترتیب منطقی ابواب یا به تعبیر دیگر «هندسه‌ی آموزه‌های اهل بیت»، شاهد پیشرفت هستیم؛ به طور مثال *مشکات الانوار طبرسی* و *نزه الناظر حلوانی* از باب‌بندی فنی‌تری برخوردارند. هم‌چنین از لحاظ سطح پوشش عناوین در این دوره، کتاب‌های اعلام الدین و غرر الحکم، سطح پوشش گسترده‌تری دارند، به طوری که گاه این سطح پوشش از بیست عنوان به صد و هشتاد عنوان می‌رسد. آثار اهل سنت نیز در این دوره، از لحاظ حجم، گستردگی موضوعات و دقت رشد قابل توجهی دارند. بهترین کتب اهل سنت در این حوزه *شعب الایمان* امام بیهقی و *شجره المعارف و الاحوال فی صالح الاقوال و الاعمال* عز الدین بن عبدالسلام هستند که کتاب اخیر در عصر بعدی تالیف شده است. تا به اینجا به دو دوره‌ی اخلاق نقلی پرداختیم.

دوره‌ی سوم اخلاق نقلی، از اواخر سده‌ی دهم شروع شده و تا پایان سده‌ی سیزدهم ادامه دارد. این دوره، دوره‌ی موسوعه‌نگاری است. با شکل‌گیری حکومت صفویه و مرکزیت یافتن حکومت شیعه، کتاب‌های بزرگ شیعه تالیف شدند. از آثار این دوره می‌توان به *وسائل الشیعه* (سی جلد)، *بحار الانوار* (صد و ده جلد) و *الوافی* (بیست و شش جلد) اشاره کرد. در بین کتب عظیم و جامع، ما *وسائل الشیعه* را داریم که ابواب جهاد نفس را در صد و یک باب گردآوری کرده است. هم‌چنین سیزده جلد از *بحار الانوار* مربوط به اخلاق است. دو یا سه جلد از الوافی ملا محسن نیز مشتمل بر روایات اخلاقی است.

سده‌های دوازدهم تا معاصر را می‌توان دوران رکود نامید. به این معنا که در این دوره اتفاق قابل‌ذکری در فضای اخلاق نقلی نیفتاده است. با این همه می‌توان دوران معاصر را دوران تجدید حیات اخلاق نقلی نامید. برجستگی اخلاق نقلی در دوره‌ی معاصر به این است که به قرآن اهمیت فراوانی داده شده است. وقتی از اخلاق نقلی صحبت می‌کنیم، منظورمان از اخلاق، اخلاقی است که از تقلین به شکلی خالص، سره و بدون دخالت انسانی به ما رسیده است. تقلین

هم عبارتند از وحی مبین (ثقل اکبر) و احادیث (ثقل اصغر). پس منظور ما از اخلاق نقلی، صرفاً اخلاق روایی نیست. تا پیش از سده‌ی حاضر، در اخلاق قرآنی تنها یک کتاب داریم. راغب اصفهانی در *الذریعه الی مکارم الشریعه* یک ورود پر قدرت به این حوزه انجام داده و بعد کنار کشیده است. البته ما این کتاب را، کتاب خالص اخلاق نقلی قرآنی نمی‌دانیم. با این همه در این کتاب به معارف قرآنی به شکلی برجسته توجه شده است. در سده‌ی حاضر در میان اهل سنت الشرباصی کتاب قرآنی خود را در سه جلد تالیف کرده است. همچنین در این دوره موسوعه‌ی *النضرة النعیم* تالیف شده است.^۱ در بین شیعیان آیت الله مصباح یزدی را داریم که کتاب *اخلاق در قرآن* را در سه جلد نوشته‌اند. همچنین آیت الله جوادی آملی را داریم که دو کتاب *مراحل اخلاق در قرآن* و *مبادی اخلاق در قرآن* را نوشته‌اند. آیت الله مکارم شیرازی نیز *پیام قرآن* را در سه جلد تالیف کرده‌اند. تک‌نگاری‌هایی نیز پیرامون نهج البلاغه یا صحیفه‌ی سجادیه در رساله‌های ارشد و دکتری اتفاق افتاده است. به طور کلی بدون در نظر گرفتن تعصبات مذهبی، عمق نگاه

قرآنی شیعه بیشتر است. البته کتاب محمد عبدالله دراز که بعدها با یک دهه تاخیر توسط عبدالصبور شاهین از زبان فرانسه به عربی ترجمه شد، در این میان یک استثناست. با این همه، کتاب الشرباصی و موسوعه *النضرة النعیم* ده‌جلدی که توسط سعودی‌ها تالیف شده است، همتای تالیفات شیعی نیستند. به این معنا که از نظر عمق و معنا از آن‌ها پایین‌تر هستند.

سوگ‌مندانه بگوییم که تا امروز، اخلاق نقلی واقعا به بلوغ لازم خودش نرسیده است. به این معنا که در اخلاق نقلی کار طراز اول، اجتهادی و جانانه‌ای صورت نگرفته است. ما تنها یک ورود پر قدرت، جدی و افتخارآمیز در اخلاق قرآنی را با آثار آیات عظام مصباح، جوادی و مکارم تجربه کرده‌ایم.

این‌ها چهار مرحله‌ای بودند که در اخلاق نقلی داریم. در نهایت باید سوگ‌مندانه بگوییم که تا امروز، اخلاق نقلی واقعا به بلوغ لازم خودش نرسیده است. به این معنا که در اخلاق نقلی کار طراز اول، اجتهادی و جانانه‌ای صورت نگرفته است. ما تنها یک ورود پر قدرت، جدی و افتخارآمیز در اخلاق قرآنی را با آثار آیات عظام مصباح، جوادی و مکارم تجربه کرده‌ایم. نه این تجربه به حد بلوغ رسیده است و نه در اخلاق نقلی چنین اتفاقی رخ داده است. آخرین رخداد مهم قابل ذکر در این زمینه، همت ستودنی آقای علیرضا برازش است که در حال تالیف یک جامع الاحادیث با همکاری انتشارات امیرکبیر است. هر کدام از مجلدات این کتاب حدوداً هزار صفحه بوده و موضوع‌بندی شده‌اند.

^۱. در این جا باید نکته‌ای را اضافه کنم و آن این است که در سال ۱۹۵۶ کتاب *دستور الاخلاق فی القرآن الکریم* توسط محمد عبدالله دراز در سوربن با راهنمایی لویی ماسینیون نوشته شد. این کتاب، کتاب واقعا فاخری است.

تالیف این کتاب چند سالی است که شروع شده و حالاً حالاها ادامه خواهد داشت. این کتاب در میان موسوعه‌نگاری‌ها از همه‌ی کتب مشابه، تفصیلی‌تر است.



رویکرد عقلی:

اخلاق عقلی، اخلاقی کلامی - فلسفی است. دوره‌ی اول این اخلاق با تنش‌های کلامی شروع شد. بحث‌هایی که بین خوارج و مرجئه، شیعه و سنی و معتزلیان و اشعریان در جهان اسلام در گرفت، سبب شد تا اخلاق عقلی به وجود بیاید. آغاز اخلاق عقلی با فلسفه نبوده است. فلسفه از علوم دخیله است و در عصر نهضت ترجمه، وارد جهان اسلام شد. آن چیزی که از بطن و متن جریان‌های فکری جهان اسلام جوشید، اخلاق کلامی بود. کلام علمی در عرض علم اخلاق است اما از آن جایی که متکلمین با گزاره‌های عقل عملی درگیر شدند، هر جا از مباحث حسن و قبح سخنی به میان آمد، پای عقل عملی نیز به میان کشیده شد؛ به طور مثال هر جا جملائی این چنینی گفته شود که ظلم، تکلیف به ما لا یطاق، صدور فعل عبث، آمدن بیان بعد از وقت حاجت و ... از خداوند قبیح است، به این معناست که متکلم بر سر سفره‌ی عقل عملی نشسته است. در این جاست که پای گزاره‌هایی با سرشت اخلاقی به وسط کشیده می‌شود. پس به طور کلی در میان مسائل کلامی برخی مسائل مانند عدل الهی، حسن و قبح امور، خیر و شر و ... صبغه‌ی اخلاقی دارند.

پرسش: آیا منظور از عقل در اخلاق عقلی، عقل فلسفی است؟

پاسخ: خیر. کلام یک دستگاہ فکری در عداد و عرض فلسفه است. منظور بنده از اخلاق عقلی، اخلاقی است که در آن به متون و حیانی و نقلی رجوع نمی‌کنیم. به این معنا که به تجزیه و تحلیل فکری خودمان، تکیه می‌کنیم. البته این به این معنا نیست که در چارچوب تعیین یافته‌ی فلسفی بیان‌دیشیم چون فلسفه مبادی، اصول موضوعه و متدلوزی خودش را دارد. آن چه ما از آن سخن می‌گوییم عقلی است و نه فلسفی.

به بحث اصلی‌ام برمی‌گردم. عرض کردم که در این دوره به مباحثی مثل حسن و قبح عقلی و ذاتی که از مبانی اخلاق هستند، پرداخته می‌شد. در این دوره بحث از فضائل و رذائل اخلاق فردی و اجتماعی رونقی نداشت. در حوزه‌ی اخلاق بندگی، سه گروه به چشم می‌خوردند:

۱. مشرب خوف به سرکردگی حسن بصری.
۲. مشرب رجا به سرکردگی ابن سیرین.
۳. مشرب متعادل خوف و رجا به پیشتازی ائمه‌ی شیعه (علیهم السلام).

تفکر خوارج توسط عبدالله بن اعواز، مکتب اعتزال توسط واصل بن عطا و جریان اهل حدیث و سلفی‌گری توسط سفیان ثوری پایه‌گذاری می‌شود. در بین تراث شیعی فضل بن شاذان، در کتاب *الایمان*، به رابطه‌ی عمل و ایمان و تاثیر رذایل اخلاقی و رفتاری بر رتبه‌ی ایمان فرد می‌پردازد.

در نیمه‌ی نخست سده‌ی چهارم، ناگهان و همزمان از سه منطقه در جهان اسلام، سه حرکت واکنشی نسبت به حرکت اعتزالی شکل می‌گیرد. این حرکات در این که مکتب اعتزالی را می‌کوبند، با یکدیگر اشتراک دارند. سران این سه حرکت عبارتند از: ابو جعفر طحاوی در شمال آفریقا، ابوالحسن اشعری در منطقه‌ی عراق عرب و حجاز و ابومنصور ماتریدی در ماوراء النهر. این سه پایه‌گذار مکتب ضد معتزلی می‌شوند. در این میان آراء ماتریدی از اشاعره و طحاویه به ما نزدیک‌تر است. بحثی وجود دارد که آیا اهل صغیره نیز مانند اهل کبائر جهنمی می‌شوند؟ نجات این‌ها چه می‌شود؟ آیا این‌ها فاسق هستند یا اهل ایمان؟ این‌ها مباحثی است که مربوط به رشد یافتگی اخلاقی است.

اخلاق فلسفی، چند دوره را پشت سر گذاشته است. دوره‌ی شکوفایی این رویکرد، در عصر ترجمه بود. اتفاقی که در نهضت ترجمه افتاد این بود که اندیشه‌ی اخلاقی در دوره‌ی نهضت ترجمه به شدت دو شاخه‌ای شد و پیش از آن که تراث یونانی به جهان اسلام منتقل شود، ابتدا تراث اندیشه‌ی فارسی و ایران باستان به جهان اسلام منتقل شد. به عبارت دیگر اندیشه‌ی اخلاقی ما به شدت اخلاق پارسی را در خود دیده و تجربه کرده و از آن عبور نموده است. در چیزی که امروزه از آن با نام فلسفه‌ی اسلامی یاد می‌کنیم، مباحث ما بعدالطبیعه پررنگ هستند اما این مباحث در آثار

فارسی به این شدت پررنگ نبودند. این مطالب همگی یونانی هستند. فقط شیخ اشراق است که در قرن هفتم می گوید: من می خواهم این مطالب را به نوعی بازسازی کنم. سهم عمده‌ی انتقال میراث فرهنگ فارسی به فرهنگ عربی نیز بر عهده‌ی عبدالله بن مقفع است. ترجمه‌ی کلیله و دمنه، الادب الصغیر، الادب الکبیر، عهدنامه‌ی اردشیر و ... همگی از ترجمه‌های ابن مقفع از فارسی به عربی هستند. کسانی مثل ابن قتیبه‌ی دینوری، ثعالبی و ابن عبدربه به شدت تحت تاثیر ابن مقفع قرار گرفتند. این گروه به «اصحاب جنگ‌نگاری و کشکول نویسی» معروف هستند. این گروه از طریق ابن مقفع به شدت تحت تاثیر ادبیات منش و اخلاق پارسی قرار می گیرند. ابوالحسن عامری و ابوعلی مسکویه جریان ترجمه‌ی آثار فارسی را ادامه می دهند. ابوالحسن عامری در کتاب *السعادة و الاسعاد*، بخش‌هایی را به «حکم اهل فرس»، «حکم اعراب قبل از اسلام»، «حکم یونانیین» و «حکم صینیین» (حکم اهل چین) اختصاص داده است. ابوعلی مسکویه کتاب *فاخری* به اسم *الحکمه الخالده* یا *جاودان خرد* نوشته‌است که در آن به نحو مبسوط، کلمات قصار حکمای چین، هند، یونان، عرب قبل از اسلام و ایران را آورده است. اسحاق بن حنین و حنین بن اسحاق که پدر و پسر هستند، بیش‌ترین نقش را در بازگردان و ترجمان متون یونانی به زبان عربی داشته‌اند. کتاب *اخلاق نیقوماخیا* یا *نیقوماخوس* را اسحاق بن حنین ترجمه کرده است. همچنین جوامع کتب افلاطون نیز توسط ایشان ترجمه شده است.

دوره‌ی پایه‌گذاری اخلاق فلسفی، با نوشتن *رساله فی دفع الاحزان* توسط ابواسحاق کندی شروع شد. این کتاب درباره‌ی این است که چه‌طور می‌توانیم سبک زندگی با نشاط، فارغ‌بالانه و به دور از افسوس، حسرت و اضطراب داشته باشیم. این کتاب به نوعی وامدار کتاب جالینوس است؛ چون جالینوس نیز کتابی به همین اسم دارد. «اخوان الصفا» انجمنی سری بودند که محققین احتمال می‌دهند از شیعیان هفت‌امامی اسماعیلی باشند. مطابق گمانه‌زنی‌های تاریخ‌نگاران علم، پایگاه این انجمن در بصره بود. هنوز هم که هنوز است هویت این انجمن کاملاً آشکار نیست. در این انجمن دست به تالیف رسائلی زده‌اند. در رساله‌ی یازدهم این مجموعه رسائل، به اخلاق پرداخته شده است. این انجمن میراث‌بر دو مشرب تفکر یونانی هستند: تفکر هرمتی و فیثاغورسی. این انجمن با پیگیری این رویکرد، طباع و امزجه‌ی اربعه‌ی انسانی را در خلیقات او دخالت داده و این مطلب را برجسته می‌کنند. این گروه سپس به بررسی اجرام آسمانی و نفوس فلکی بر خلیقات شخص می‌پردازند. به‌طور کلی بحث‌های این گروه رمز و راز آلود و هرمتی‌گونه است. ثابت بن سنان و زکریای رازی اخلاق مطبانه یا طبابت در اخلاق (اخلاق روحانی) را پایه‌گذاری کردند. در این میان کتاب رازی یا همان *الطب الروحانی* معروف‌تر شده است. پاول کراوس مستشرق آلمانی و دکتر مهدی محقق مدت‌ها روی این کتاب تحقیق کرده‌اند. زکریای رازی می‌گوید: وقتی ما دچار بیماری روحانی می‌شویم، باید به طبیب معنوی مراجعه کرده و اخلاقیات مان را توسط او درمان کنیم. تا به این‌جا سخنی از ارسطو به میان نیامده است. گاهی در میان حوزویان و دانشگاهیان ما مشهورات علمی غلطی وجود دارد؛ مثلاً معروف شده است که اخلاق فلسفی،

اخلاق ارسطویی است. اما کسی که با تامل و دقت، موشکافانه وارد این فضا می‌شود، می‌بیند که میراث‌بری ما از یونان به چهار نحله تقسیم می‌شود:

۱. اخلاق افلاطونی
۲. اخلاق ارسطویی
۳. اخلاق جالینوسی
۴. اخلاق فیثاغورسی - هرمتی

خود اخلاق ارسطویی نیز، به اخلاق ارسطویی یک‌دست و ترکیبی تقسیم می‌شود. ما باید به این نکته توجه کنیم که کدام اندیشمند اسلامی تحت تاثیر کدام یکی از این‌ها است و آیا این فقط تفکر ترجمه‌ای^۲ بوده یا این‌ها ابداعاتی و خلاقیت‌هایی نیز داشته‌اند؟ این اندیشمندان وقتی می‌خواسته‌اند پوسته و هسته را به هم چفت کنند، در عبور از آن فرهنگ به این فرهنگ تصرفاتی داشته‌اند. به یک معنا مطالب را «اسلامیزه» و منقح می‌کردند. بنابراین از دور نشستن و قضاوت کردن، عالمانه و محققانه نیست. بلکه باید متون مبدا و

بنده بر این باورم که هیچ کدام از حکمای طراز اول مسلمان، به ویژه جناب معلم ثالث، ابوعلی مسکویه صرفاً تفکری ترجمه‌ای نداشته‌اند.

مقصد را به دقت مطالعه و مقایسه کرد تا ببینیم چه مقدار از این آثار خلاقیت دارند و چه مقدار صرفاً عیاری ترجمه‌ای دارند. بنده بر این باورم که هیچ کدام از حکمای طراز اول مسلمان، به ویژه جناب معلم ثالث، ابوعلی مسکویه^۳ صرفاً تفکری ترجمه‌ای نداشته‌اند. تفکر ابن مسکویه تفکر افلاطونی - ارسطویی است و نام کتابش *تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق* است. این کتاب چاپ‌های مغلوط زیادی دارد. اگر خواستید این کتاب را مطالعه کنید، یک نویسنده‌ی مسیحی لبنانی به اسم قسطنطین زریق بهترین تصحیح این کتاب را انجام داده است. فردی وجود دارد به اسم ابن هیثم که شخصی ذوالفنون بوده و در هیئت و علم جر الاثقال (مکانیک) نیز صاحب اثر بوده است، این شخص کتاب کوچکی به اسم *تهذیب الاخلاق* دارد. گاهی این کتاب را به محی الدین بن عربی، یحیی بن ادی، نسطوری عراقی و کسان دیگر نیز انتساب داده‌اند اما این انتساب‌ها درست نیست و این کتاب متعلق به ابن هیثم است. این کتاب خیلی کوتاه

^۲. تعبیر «تفکر ترجمه‌ای» از آیت الله سیدعلی خامنه‌ای است.

^۳. حضرت امام، در چندین کتاب از کتاب‌هایشان فرموده‌اند: در متوسطات، بهترین کتاب، کتاب حکیم فرزانه، جناب ابوعلی مسکویه یعنی *طهاره الاعراق* است. امام در آن بلندای فقاقت، عرفان و حکمت نوشته‌ی ابوعلی مسکویه را تایید می‌کنند. لذا این که ما بنشینیم و بگوییم این اخلاق یونانی است، به نظر بنده محققانه نیست. ابوعلی مسکویه حکیم فرزانه‌ی مسلمان موحد است و از شرک یونانی مبرا است. بنابراین نمی‌توانیم درباره‌ی اثر او بگوییم که صرفاً یک کار یونانی است.

است اما خیلی فنی، دقیق و منقح است. از کتاب‌های فارابی هم نباید بگذریم. فارابی چند رساله دارد؛ مثل فصول منتزعه که حرف‌های خیلی دقیق و عمیقی دارد. ابن باجه‌ی اندلسی نیز کتابی به اسم *تدبیر المتوحد* دارد. او در این کتاب به این پرداخته است که انسان متوحد چگونه زندگی خود را تدبیر می‌کند؟ چگونه از رذایل متخلی و به فضایل متحلی می‌شود. این هم کتابی است که جذابیت به خصوصی دارد.

در دوره‌ی بعدی اخلاق فلسفی، ما به کتاب‌هایی می‌رسیم که نمی‌توانیم درباره‌ی آن‌ها بگوییم نوآوری و خلاقیت زیادی دارند. مهمترین کتاب این دوره، *اخلاق ناصری*، تألیف خواجه نصیرالدین طوسی است. خواجه حکیم، عارف و متکلم است. او همچنین کتاب دیگری به نام *اخلاق محتشمی* دارد. این کتاب از اخلاق ناصری مبسوط‌تر است. همچنین کتابی دیگری به نام *اوصاف الاشراف* دارد که عرفانی - اخلاقی است و خیلی خلاصه است. بنابراین خواجه سه کتاب اخلاقی دارد: یکی *اوصاف الاشراف* است که مربوط به اخلاق عرفانی است و بسیار کتاب پر مغز و نغزی است. دیگری کتاب *اخلاق محتشمی* است که ضعیف‌تر است و در نهایت اخلاق ناصری است که در قلاع یکی از حکمرانان اسماعیلی به نام ناصرالدین اسماعیلی^۴ در قهستان نوشته شده است. خواجه این کتاب را به زبان فارسی و بر مشی و منهج حکما و در سه باب اصلی نوشته است. این سه باب عبارتند از: اخلاق فردی، تدبیر منزل و سیاست مدن. این‌ها سه شهر آباد حکمت عملی هستند. اولین کسی که مفصل‌تر از همه، این‌ها را نوشته است، جناب خواجه نصیرالدین است. اگر بخواهیم صریح باشیم باید بگوییم در این کتاب آن چیزی که از اسلام توقع داریم، کم است. بنابراین ارزشمندترین اثر خواجه اوصاف الاشراف است که درباره‌ی اخلاق عرفانی است.

اخلاق فلسفی بعد از خواجه نصیر یعنی از قرن هشتم تا یازدهم، کپی‌برداری شده است. البته گاهی به چیزهایی مثل ضرب المثل و شعر آراسته شده است. به عبارت دیگر اخلاق فلسفی در این دوره مقداری عمومی‌تر شده است؛ مثلاً *لوامع الاشراف* (اخلاق جلالی) جلال‌الدین دوانی کتاب بسیار جالبی است. زبان این کتاب فارسی است. جالب است بدانید که این کتاب تا همین یکصدسال پیش کتاب درسی آموزش و پرورش هند بوده است. الان این کتاب فقط به زبان اردو پیدا می‌شود، چون در شبه قاره‌ی هند چاپ شده است. البته اخیراً کسی دارد در این باره کارهایی می‌کند. دوانی در این کتاب اخلاق ناصری را همه‌فهم‌تر و عامه‌پسندتر کرده است. ما غیر از این‌ها چیزی نداریم مگر فلسفه‌های مضاف. در عصر حاضر فلسفه‌ی اخلاق وارد حوزات علمیه و محافل علمی شیعه شده است.

^۴. وجه تسمیه‌ی اخلاق ناصری نیز همین نام است.

رویکرد عرفانی:

اخلاق عرفانی ظرافت و نکات بسیاری دارد. به طور خلاصه اخلاق عرفانی به طور عمده به دو دوره‌ی قبل از تدوین و بعد از تدوین تقسیم می‌شود. عرفان اساساً یک امر ممارستی، منشی، عملی و به کاربستی بوده است. این که امروزه شاهد این هستیم که مدونات و تالیفات گسترده‌ی عرفانی، به شرح عرفان نظری پرداخته است، اتفاقی است که شش قرن پس از ظهور عرفان یعنی در قرن هفتم توسط محیی الدین عربی رخ داده است. چیزی که از عرفان وجود داشته، منشی، منش، سبک زندگی و سبک بندگی بوده است که نوشتنی و خواندنی نبوده‌اند. از قرن سوم و چهارم به بعد عرفان وارد مدار تدوین، تالیف و تصنیف می‌شود. ما در عرفان بزرگانی همچون جنید بغدادی و بایزید بسطامی و قبل از این‌ها امثال معروف کرخی و ... را داریم که به آن شکل مدوناتی از خود ندارند. در همین اواخر یعنی پنجاه سال



پیش، لویی ماسینیون با سال‌ها دود چراغ خوردن و جست‌وجو در قفسه‌های تار عنکبوت گرفته و خاک‌گرفته‌ی مخزن‌های کتابخانه‌های استانبول و ... برای اولین بار توانست با گردآوری اوراقی طواسین حلاج را چاپ کند. ما تا پیش از ابو عبدالرحمن سلمی چیزی به اسم مدونات عرفانی نداریم. بنابراین می‌توان گفت چند نسل از عرفا کتابی نداشتند. بعدها از

اواسط قرن سوم، کسانی همچون سلمی پیدا شدند و رسائل را نوشتند.

دوره‌ی شکوفایی و ازدهار نوشته‌های عرفان عملی، قرن چهارم و پنجم است. در این دوره کلاباذی *التعرف لمذهب اهل التصوف* را، ابوالقاسم قشیری در نیشابور *رساله‌ی قشیریه* را، سراج طوسی در خراسان *بزرگ‌اللمع* را و ابوطالب مکی *قوت القلوب* را می‌نویسند. در بین این کتب، کتابی که صبغه‌ی اخلاقی و قرآنی بیشتری دارد، *قوت القلوب* است. در رتبه‌ی بعدی *رساله‌ی قشیریه* است. کتاب کلاباذی با نام *التعرف* که بعدها توسط مستنبی بخاری در پنج جلد شرح می‌شود، بیشتر دفاع از مبانی عرفا است؛ چون متشرعین در این دوره به عرفا حمله می‌کردند. متشرعین می‌گفتند: حرف‌های شما من در آوردی است و با قرآن و سنت سازگاری ندارد و به نوعی بدعت است. بنابراین کلاباذی در این کتاب کمتر به اخلاقیات می‌پردازد.

بنده از آن جایی که زمان بسیار کمی دارم نمی‌توانم به ویژگی‌های مکتب اخلاق عرفانی بپردازم.

پرسش: چرا کتاب *قوت القلوب* را با توجه به صبغه‌ی قرآنی‌اش در دسته‌ی اخلاق نقلی قرار ندادید؟

پاسخ: ما یک دلیل داریم، یک موید و یک شاهد. اگر کتابی مثل *قوت القلوب* به قرآن استناد می‌کند، به عنوان موید و شاهد است و گرنه ستون فقرات و عمود خیمه‌ی حرف‌های ابوطالب مکی شهود است. او به عنوان یک عارف می‌گوید: این‌ها یافت درونی من است و من با صیقل دادن روح و تهذیب جان محل اشراق انوار الهی شده‌ام و این‌ها را در درون خود یافته‌ام. صرفاً اگر می‌خواهید بدانید این حرف‌ها اشتباه نیست، به این آیات توجه کنید. من وقتی به عنوان یک انسان مسلمان به محضر قرآن کریم می‌رسم، می‌گویم قرآن به این حرف‌ها مهر تایید زده‌است. پس حرف‌های من موید من عند الله است. به عبارت دیگر مکی می‌خواهد از قرآن تایید بگیرد و الاقوام اصلی بحثش بر اساس قرآن نیست. این که بگوییم قرآن و عرفان و برهان از یکدیگر جدایی ندارند، حرفی است که بعدها در مکتب تلفیقی زده می‌شود. در آنجا به جای اینکه این بنا یک عمود داشته باشد، بر سه ستون وحی، شهود و عقل بنا می‌شود.

پس از عبور از دوره‌ی شکوفایی، نوبت به دوره‌ی پختگی می‌رسد. دوره‌ی پختگی در قرن پنجم با نوشته‌شدن *منازل السائرین* پیرهرات، خواجه عبدالله انصاری آغاز می‌شود. البته می‌دانید که خواجه عبدالله کتاب‌های زیادی مثل *صد میدان* دارد. کتابی که میبیدی در تفسیر قرآن نوشته‌است نیز، املاء خواجه عبدالله انصاری است و صرفاً به قلم میبیدی نگاشته شده‌است. نام این تفسیر *کشف الاسرار و عده الابرار* است و به فارسی نوشته شده‌است. این کتاب سه مقام دارد و مقام سوم ذیل هر آیه، مربوط به خواص است. صد میدان نیز مثل *منازل السائرین* است و به فارسی نوشته شده‌است اما چیزی که در جهان اسلام به علت عربی بودنش گل کرده‌است، *منازل السائرین* است. از متاخرین امثال حضرت امام به این کتاب اعتنا داشته‌اند. اخلاق عرفانی با *منازل السائرین* به اوج می‌رسد. البته اوصاف الاشراف خواجه نصیر، کتاب منقح‌تر و قابل دفاع‌تری است. خواجه نصیر به جای صد منزل، سی و شش منزل را مطرح می‌کند و در این سی و شش منزل، به آیات قرآن استناد می‌کند. استنادات خواجه نصیر از استنادات خواجه عبدالله دقیق‌تر است. همچنین این کتاب تکلف کمتری دارد؛ چون پیرهرات وقتی می‌خواسته صد میدان درست کند، یک نظام دهگانی درست کرده‌است. خواجه عبدالله در این کتاب ده مرحله‌ی اصلی و ده منزل و موقف طراحی کرده‌است که سائر الی الله از موطن عالم خاکی تا مقام فناء فی الله باید از آن‌ها عبور کند. گاهی تمایز گذاشتن بین این مراحل متکلفانه به نظر می‌رسد و روشن نیست. اما مراحل سی و شش‌گانه‌ی خواجه نصیر، قابل قبول‌تر و روشن‌تر است.

پس از خواجه نصیر، به محی الدین بن عربی می‌رسیم. ابن عربی سعی می‌کند مبانی نظری مسائل سلوک عملی و سبک زندگی بندگی عارفانه و عاشقانه را استخراج کند. او در ابتدا به یک آنتولوژی و هستی‌شناسی روی می‌آورد و

حضرات خمس را مطرح می‌کند. سپس با ورود به بحث انسان کامل، به بحث سیر انفسی مبنایی نظری می‌بخشد. بعد از محی الدین عربی، شاگرد بلافضل او، جناب قونوی است. قونوی مورد احترام خواجه نصیر بوده است و با هم مکاتبات و مراسلاتی داشته‌اند. کتاب اصلی قونوی فکوک است. قونوی شاگردی به نام سعید الدین فرغانی دارد که در آثار او اثری از شدوذات، حرف‌های سست و شطیحات پیدا نمی‌شود. فرغانی دو کتاب دارد که یکی مشارق الدراری به فارسی و دیگری المدارک به عربی است. هر دو کتاب، یک کتاب هستند و صرفاً زبانشان فرق می‌کند. من به عزیزانی که اهل تحقیق هستند، کد دادم. از انبوه کتاب‌ها، کتابی که مدار مدارس و مباحثه است، شرح قیصری است. من با یک نگاه پالایش‌گرانه شیعی به جای بزرگنمایی شرح قیصری، به سراغ شاگرد قونوی رفته‌ام. علت کارم این است که این‌ها قابل دفاع‌ترند. عرفای ما تا مرحوم شاه‌آبادی، استاد حضرت امام، خط قونوی را طی کرده‌اند. مرحوم سید حیدر آملی در قرن هفتم و هشتم، صاحب تفسیر المحيط الاعظم نیز همین خط را طی کرده است. این خط با مبنایی ولایی تشیع قابل جمع است. بعد از محی الدین چیزی به عمق مباحث عرفانی افزوده نشد بلکه زبان گویاتری برای ترجمه‌ی این آثار به زبان صفر و یک عقلی فراهم شد. زبان شهود، زبان عقلی نبوده و سنخش از سنخ علم حصولی نیست. شهود برای همه فهم شدن به ابزار کارآمدی نیاز داشت تا عرفا به وسیله‌ی آن مواجه و یافته‌های خود را منتقل کنند. این ابزار زبان آن‌ها را بلیغ‌تر و فصیح‌تر می‌کند. نباید فکر کنیم که با محی الدین عربی و شاگردان او، عرفان عملی تکامل پیدا کرده است. بلکه باید

دغدغهی متصوفین در آغاز، یعنی در سده‌ی دوم و سوم اخلاق بوده و جوهره و روح تصوف اخلاق است. البته طبیعی است که در کنار هر چیز اصیل، بدل‌هایی نیز به وجود بیایند. همچنین طبیعی است که بعدها به آن پیرایه بسته شده و به انحراف کشیده شود.

بگوییم قدرت انتقال بیشتری پیدا کرده است.

از قرن دهم به بعد در اخلاق عرفانی، شاهد نوآوری خاصی نیستیم. در این دوره اتفاقی اجتماعی رخ می‌دهد و آن این است که عرفان از تصوف جدا می‌شود. تصوف یک جریان اجتماعی است و هویت و پایگاهی اجتماعی دارد. امثال مرحوم محمد بیدآبادی و بعدها شیخ جولا در مکتب نجف و مرحوم شوشتری و جناب حسینقلی همدانی دیگر متصوف و اهل خانقاه نیستند. به تعبیری این‌ها دیگر «درویش شناسنامه‌دار» نیستند و ما دیگر با سلاسل مواجه نیستیم بلکه این علما، علمای ابرار، فقیه، حکیم و مفسر هستند. این‌ها جریانی عرفانی راه انداختند که مرحوم عباسعلی کیوان که شخصی مجتهد است، اولین بار در این باره چیزهایی نوشته است. مرحوم کیوان این دسته را «اخلاقیون» می‌نامد. ما امروزه این دسته را عارف می‌دانیم. ما امروزه مرحوم میرزا جواد آقای تبریزی، استاد امام، مرحوم بهاری همدانی،

مرحوم سید احمد کربلایی، مرحوم الهی برادر مرحوم علامه طباطبایی و مرحوم قاضی را عارف می‌دانیم. اما اولین کسی که ایشان را اخلاقیون نامید مرحوم کیوان بود که خودش نجف‌دیده بود و از چند تن از مراجع اجازه اجتهاد داشت. یک‌بار یکی از اساتید به نام حوزه در خیابان مرا دید و به من گفت: این که شما قائل به اخلاق عرفانی هستید و این را از عرفان عملی جدا می‌کنید، تکلف است. بنده به ایشان عرض کردم: سوال شما، از سوالات کنار خیابانی نیست! بیاید برویم یک جایی تا چهار پنج ساعت راجع به آن گفت‌وگو کنیم و من به شما توضیح بدهم که این گونه نیست. بگذارید به علوم تربیتی آدرس بدهم: استاد سعید اسماعیل حسن، استاد طراز اول علوم تربیتی مصر است. موسوعه التریبه الاسلامیه یکی از کتاب‌های اوست که در پنج جلد چاپ شده است. او در این کتاب می‌گوید: جریان تصوف، جریان اخلاق ناب اسلامی بوده است که در جهان اسلام راه افتاده است. ایشان نه صوفی است، نه فیلسوف اخلاق و نه شیعه. بلکه رشته‌اش علوم تربیتی است. او دو صفحه راجع به این مطلب بحث می‌کند و در یکی از پاراگراف‌ها می‌گوید: دغدغه‌ی متصوفین در آغاز، یعنی در سده‌ی دوم و سوم اخلاق بوده و جوهره و روح تصوف اخلاق است. البته طبیعی است که در کنار هر چیز اصیلی، بدل‌هایی نیز به وجود بیایند. همچنین طبیعی است که بعدها به آن پیرایه بسته شده و به انحراف کشیده شود. ما این را قبول داریم. انحرافات جریان تصوف از سده‌های چهارم به بعد کم نبوده است. امروزه نیز دچار آفات زیادی است. مایی که جزء اهل فکر و علمیم، مایی که از خواص جامعه‌ایم باید قدرت تمییز سره از ناسره را داشته باشیم.

رویکرد تلفیقی:

اجازه بدهید در عرض چند دقیقه به اخلاق تلفیقی نیز اشاره‌ای داشته باشم. اخلاق تلفیقی مبانی معرفت‌شناسانه دارد. کسی که به سراغ اخلاق تلفیقی می‌رود می‌گوید من به عنوان یک مسلمان موحد هیچ دلیل موجهی برای محروم کردن خود از ظرفیت‌های عقل ندارم. نمی‌توانم به بهانه‌ی بها دادن به نقل، از عقل چشم‌پوشی کنم. ما مخلص قرآن هم هستیم! در برابر وحی هم زانوی ادب بر زمین می‌زنیم و بهره‌مند می‌شویم. در محضر اهل بیت نیز همین طور. اما عقل حجتی باطنیست و تفکر شیعی در برابر تفکر سلفی اهل سنت، تفکری عقل‌مدار بوده است. در منابع روایی مان نیز به عقل بها داده شده است و روایات فراوانی در این باره داریم؛ مثل «من اخلص لله اربعین يوماً فجر الله ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه»^۵ این از تعالیم اهل بیت است که اگر شما خودتان را ساخته و خالص کرده و توکل کنید، خداوند قلب شما را هدایت می‌کند. این علم، علم لدنی و موهوبی است. پای این مبانی را محکم می‌کنند. می‌گویند ما راهی داریم که این عقل و نقل نیست. اگر فیلتری توانست هدایات رحمانی را از القائنات شیطانی جدا کند، چرا باید خودم

^۵ .عدة الداعی، ص ۱۷۰

را محروم کنیم؟ به تعبیر حوزویان «الجمع مهما امکن اولی من الطرح» این یک کار عقلایی است. من یک معیار قرار می‌دهم و آن معیار کتاب الله و اهل بیت است. عرفا می‌گویند کتاب الله، کشف تام محمدی است. می‌گویند بالاترین کشفی که باید کشف‌های جزئی به آن عرضه شوند، کشف نبوی است. هر چیزی با قرآن مخالف باشد، باید بر دیوار کوبیده شود. معیار بعدی عقل است. به این مطالب ابن ترکه در تمهید القواعد اشاره کرده است. هر مواجید و مکاشفه‌ای که با عقل ناسازگار است، باید کنار گذاشته شود. پس این یک کار عقلایی است که من بتوانم از محضر وحی بهره‌مند شوم و در عین حال از عقل و شهودی که «نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» است نیز خودم را محروم نکنم. چرا وقتی از فیلترهای ممیزی و درست من، عبور کرده کنار بگذارمش؟ این یک پایه‌ی معرفت‌شناسانه دارد. به این تئوری، تئوری تعاضد منابع و ادله گفته می‌شود. اگر ما به چنین چیزی قائل باشیم، می‌توانیم کاخ رفیع آموزه، نظام و اندیشه‌های اخلاق توحیدی را بر سه پایه‌ی عقلی، نقلی و شهودی بنا کنیم. با این همه اتفاقی که به لحاظ تاریخی افتاده است این بوده است که ما دو اخلاق تلفیقی داریم: اخلاق تلفیقی حداکثری و اخلاق تلفیقی حداقلی. اخلاق تلفیقی حداقلی بر دو پایه و اخلاق تلفیقی حداکثری بر سه پایه بنا شده است. اخلاق تلفیقی حداکثری در آثار حضرت امام، بخشی از آثار غزالی و برخی از آثار ملامحسن فیض کاشانی مشهود است. برخی از نمونه‌های آثار اخلاق تلفیقی حداقلی عبارتند از: میزان العمل غزالی، جامع السعادات ملامهدی نراقی و الحقائق ملامحسن فیض کاشانی. این آثار جامع بین عقل و نقل هستند.

آخرین عرض من این است که وقتی عقل در اخلاق تلفیقی بروز کرده و به عنوان یکی از پایه‌ها قرار می‌گیرد، گاهی عقل فلسفی است و گاه عقلانیت اصولی است. عقلانیت اصولی از عقل استفاده می‌کند اما اصلاً مراجعه‌ای به آثار و آموزه‌ها و اصول و قواعد و مبانی حکما و فلاسفه ندارد؛ مثل کتاب *ادب الدنیا و الدین* امام ماوردی و *الذریعه* راغب اصفهانی. گاهی به میراث حکما نیز اعتنا شده است؛ مثل ملامهدی نراقی در جامع السعادات. عقلانیت جامع السعادات، عقلانیت اصولی نیست، بلکه عقلانیت فلسفی است. مخلص کلام این است که اخلاق تلفیقی تعاضد ادله را پایه‌ی خود قرار داده و به لحاظ تاریخی دو رویکرد حداقلی و حداکثری داشته است. رویکردی حداکثری در آثار حضرت امام مشهود است. حداقلی‌ها کسانی هستند که عقل را با نقل جمع می‌کنند. عقلی که با نقل جمع شده گاه عقل اصولی غیر فلسفی بوده و گاه عقل فلسفی بوده است. غیر فلسفی مثل *الذریعه* و *ادب الدنیا و الدین* و فلسفی مثل جامع السعادات نراقی.

کلید واژه‌ها: اخلاق نقلی، اخلاق عرفانی، اخلاق فلسفی، اخلاق تلفیقی، مکتب اخلاقی مسلمین، رویکردهای اخلاقی اسلامی.